

آینده اقتصاد از مهد کودک آغاز می‌شود

وقتی میلیاردها کودک از امنیت معیشتی، آموزش و تغذیه محروم می‌شوند، بحران تنها مسأله انسانی نیست؛ موتور رشد، بهره‌وری و ثبات اقتصادی جهان نیز آرام‌آرام از حرکت بازمی‌ایستد

امین مازندرانی

روزنامه نگار



یارانه‌های نقدی ویژه کودکان

مهم‌ترین راه‌حل پیشنهادی این گزارش، اجرای طرح «مزایای همگانی کودک» (UCBS) است. سرمایه‌گذاری روی کودکان هزینه‌نیست، بلکه سودآورترین سرمایه‌گذاری اقتصادی است. شبیه‌سازی‌ها در کشورهای با درآمد متوسط نشان می‌دهد اختصاص تنها ۱ درصد از تولید ناخالص داخلی به برنامه‌های حمایت اجتماعی کودکان، می‌تواند فقر را در کل جمعیت تا ۲۰ درصد کاهش دهد. این یارانه‌های نقدی، قدرت خرید خانوارها را افزایش می‌دهند، امنیت غذایی را تضمین می‌کنند و از خروج کودکان از چرخه آموزش جلوگیری می‌کنند. برای اقتصادهایی که به دنبال جراحی‌های اقتصادی هستند، این یارانه‌ها ضربه‌گیری حیاتی محسوب می‌شوند.

تأمین مالی پایدار و عادلانه

ایده‌ها بدون پول، روی کاغذ می‌مانند. کشورهای با درآمد متوسط رو به بالا تنها ۰.۵ درصد و کشورهای کم‌درآمد فقط ۰.۱ درصد از تولید ناخالص داخلی خود را صرف حمایت اجتماعی از کودکان می‌کنند. برای رسیدن به پوشش همگانی، نیازمند اراده سیاسی برای تخصیص بودجه هستیم. این بودجه می‌تواند از طریق اصلاح نظام مالیاتی، کاهش فرارهای مالیاتی، هدفمندسازی یارانه‌های پنهان انرژی و بازتوزیع عادلانه ثروت تأمین شود. حمایت از کودکان، در آینده‌ای نه‌چندان دور، به شکل کاهش هزینه‌های درمان، کاهش جرم و جنایت و افزایش نیروی کار ماهر به اقتصاد بازمی‌گردد.

امنیت شغلی والدین و مراقبان

کودکان در خلأ زندگی نمی‌کنند؛ رفاه آن‌ها مستقیماً به امنیت اقتصادی والدین‌شان گره خورده است. گزارش تأکید می‌کند نظام‌های رفاهی باید با تحولات دنیای کار سازگار شوند. در اقتصادهایی که بخش بزرگی از نیروی کار در اقتصاد غیررسمی، مشاغل پلنفرمی یا بدون قرارداد‌های معتبر مشغول به کارند، خطر فقر همواره خانواده را تهدید می‌کند. اتصال کارگران غیررسمی به شبکه‌های بیمه اجتماعی، حمایت از اشتغال پایدار و تضمین حداقل دستمزد متناسب با تورم، گام‌های ضروری برای خشکاندن ریشه‌های فقر کودکان هستند. بدون حمایت از نیروی کار، چترهای رفاهی کودکان بی‌اثر خواهند ماند.

انتخابی برای آینده

این گزارش هشدار صریح است: تداوم وضعیت فعلی، به معنای پذیرش عامدانه تباهی یک نسل است. شش گام اساسی برای خروج از این بحران روشن است: تسریع در ایجاد پوشش همگانی، تضمین کفایت مبالغ پرداختی، ارائه خدمات در تمام چرخه‌های زندگی، تأمین مالی عادلانه، ساخت نظام‌های تاب‌آور و همگام‌سازی با دنیای کار. سیاست‌گذاران در آستانه تصمیمی تاریخی ایستاده‌اند؛ تصمیمی که نه تنها سرنوشت میلیاردها کودک، بلکه آینده امنیت، اقتصاد و تاب‌آوری جوامع ما را رقم خواهد زد.

ساخت نظام‌های رفاهی ضد شوک

بخش مهمی از راه‌حل، در تغییر معماری سیاست‌گذاری پنهان است. گزارش صراحتاً تأکید می‌کند نظام‌های حمایت اجتماعی باید «ضد شوک» (- Shock responsive) باشند. ما نیازمند چترهای رفاهی هوشمندی هستیم که پیش از وقوع بحران (چه تورم ناگهانی، چه شوک‌های اقلیمی و چه همه‌گیری‌ها)، تاب‌آوری خانوارها را تقویت کنند و در لحظه وقوع بحران بتوانند به سرعت گسترش یافته و افراد جدیدی را تحت پوشش قرار دهند. اتکا به سیاست‌های موقتی در زمان بحران کافی نیست؛ زیرساخت‌های رفاهی باید از قبل آماده، منعطف و دارای پایگاه‌های داده قدرتمند برای شناسایی سریع آسیب‌پذیران باشند.

حمایت از آسیب‌پذیرترین گروه‌ها

توسعه رفاه، بدون نگاه ویژه به جنسیت و معلولیت، توسعه‌ای بی‌ثمر است. کفه ترازوی آسیب‌ها در زمان بحران، همیشه به ضرر زنان و دختران سنگینی می‌کند و آنان موانع نظام‌مند بیشتری برای ورود به اقتصاد دارند. حمایت‌های اجتماعی باید شامل چترهای حمایتی خانواده، مرخصی‌های زایمان و یارانه‌های هدفمند برای کاهش فقر جنسیتی باشد. از سوی دیگر، خانواده‌های دارای کودک معلول با هزینه‌های مضاعف و درآمدهای کمتر (به دلیل نیاز به مراقبت مداوم در خانه) روبرو هستند. نظام رفاهی کارآمد باید «مزایای همگانی ناتوانی کودکان» (UCDBS) را به عنوان پایه‌ای حیاتی برای جبران این هزینه‌ها و ادغام این کودکان در جامعه در نظر بگیرد.

توقف پوشش رفاهی در جهان

آمارهای این گزارش رنگ خطر بزرگی را به صدا درمی‌آورد: از سال ۲۰۱۶ تا کنون، پیشرفت جهان در گسترش پوشش حمایت‌های اجتماعی متوقف شده است. از حدود ۲ میلیارد کودک زیر ۱۵ سال در جهان، ۱.۴۶ میلیارد نفر هیچ گونه پوشش رفاهی مؤثری ندارند. در سال ۲۰۲۰، تنها ۲۶.۴ درصد از کودکان زیر ۱۵ سال تحت پوشش مزایای نقدی بودند؛ رقمی که نسبت به سال ۲۰۱۶ حتی با کاهشی اندک روبه‌رو بوده است. به عبارت ساده‌تر، جمعیت کودکان جهان در حال افزایش است، اما چترهای حمایتی در حال آب رفتن هستند. شکاف‌های عمیق در بیمه‌های درمانی کودکان و نبود بیمه‌بیکاری برای والدین، به‌طور غیرمستقیم رفاه نسل آینده را نشانه رفته است.

طوفان تورم و تغییرات اقلیمی

بحران‌ها دیگر تک بعدی نیستند. پیامدهای ادامه‌دار همه‌گیری کرونا، بحران جهانی هزینه‌های زندگی (تورم مواد غذایی و مسکن) و تبعات ویرانگر تغییرات اقلیمی دست‌به‌دست هم داده‌اند تا خانواده‌ها را به زانو درآورند. در کشورهایی که با خشکسالی و بحران آب مواجه‌اند و هم‌زمان تورم، قدرت خرید خانوارها را می‌بلعد، این کودکان هستند که بیشترین تاوان را می‌پردازند؛ کسانی که کمترین نقش را در ایجاد این بحران‌ها داشته‌اند. افزایش آمار مهاجرت‌های اقلیمی و حاشیه‌نشینی، کودکان را در معرض خطرات بی‌سابقه‌ای قرار داده است و بدون مداخله نظام‌مند، این طوفان‌ها تمام دستوردهای توسعه‌ای را با خود خواهند برد.

گزارش تکان دهنده و مشترک سازمان بین‌المللی کار (ILO) و یونیسف پرده از یک تراژدی خاموش اما ویرانگر برمی‌دارد: فقر گسترده و جهانی کودکان. در جهانی که ثروت در آن بی‌وقفه تولید می‌شود، محرومیت کودکان از ابتدایی‌ترین چترهای حمایتی نه تنها بحران اخلاقی، بلکه خودکشی اقتصادی تمام‌عیار است. وقتی به آمارهای این گزارش نگاه می‌کنیم، گویی تصویری آشنا از چالش‌های اقتصادی جوامع در حال توسعه، در مقیاسی جهانی، با تآتاب یافته است. اکنون حمایت اجتماعی، پیش‌شرطی برای داشتن جهانی عاری از فقر و اقتصاد پایدار به شمار می‌رود. اما ما کجای این معادله ایستاده‌ایم؟

سایه سنگین فقر بر کودکی

کودکان دو برابر بیشتر از بزرگسالان در معرض خطر سقوط به ورطه فقر مطلق قرار دارند. در سراسر جهان، ۱.۷۷ میلیارد کودک زیر ۱۸ سال از دریافت هرگونه کمک هزینه نقدی کودک یا خانواده (که پایه‌ای‌ترین رکن نظام‌های حمایت اجتماعی است) محرومند. تصور کنید ۸۰۰ میلیون کودک با درآمدی کمتر از ۳.۲۰ دلار در روز زنده مانده‌اند و یک میلیارد کودک دیگر با «فقر چندبعدی» دست و پنجه نرم می‌کنند؛ یعنی محرومیت هم‌زمان از بهداشت، آموزش و تغذیه مناسب. در جوامعی که با تورم‌های دورقمی و کاهش ارزش پول ملی مواجه‌اند، این اعداد معنایی ملموس‌تر و دردناک‌تر پیدا می‌کنند. فقر کودکی، چرخه‌ای بین‌نسلی می‌سازد که به کار کودکان، ازدواج زودهنگام و نابودی استعدادهایی منجر می‌شود که می‌توانستند موتور محرک اقتصاد فردا باشند.

عدالت آموزشی در چنبره بازار

آیا رقابت آموزشی کیفیت می‌آفریند یا نابرابری را عمیق‌تر می‌کند؟ این گزارش، دوسوی یکی از مهم‌ترین منازعات امروز را واکاوی می‌کند

رنگ تفریح که به صدا درمی‌آید، تفاوت‌ها عریان‌تر از همیشه رخ می‌نماید. در یک سوی شهر، دانش‌آموزانی در حیاط‌های خاکی و کلاس‌های متراکم چهل نفره، روی نیمکت‌های فرسوده برای یافتن ذره‌ای دانش تقلا می‌کنند. در سوی دیگر، مدرسی با استخرهای سرپوشیده، آزمایشگاه‌های مجهز، مشاوران اختصاصی و کلاس‌های دوزیانه، دانش‌آموزان را برای فتح قله‌های موفقیت آماده می‌سازند. این تصویر دوقطبی، نمایی از یک گسل عمیق اجتماعی است که هر روز در نظام آموزشی عریض‌تر می‌شود. مسئله مدارس غیرانتفاعی و پولی شدن آموزش، دیگر تنها یک بحث دانشگاهی نیست، بلکه به یکی از داغ‌ترین مناقشات اقتصاد سیاسی تبدیل شده است. در قلب این مناقشه، دو نگاه کاملاً متضاد در برابر هم صف‌آرایی کرده‌اند: گروهی که آموزش را حق بنیادین می‌دانند و گروهی که آن را عرصه‌ای برای رقابت و ارتقای کیفیت می‌شمارند.

کالایی شدن یک حق بنیادین

از منظر اندیشمندان چپ‌گرا و منتقدان اقتصاد بازار، خدمات آموزشی هرگز نباید در قامت کالا به بازار عرضه شود. آموزش حقی بنیادین است که دولت موظف است آن را به‌طور یکسان، رایگان و با بالاترین کیفیت برای تمام شهروندان، فارغ از طبقه و ثروتشان، فراهم کند. وقتی روی نیمکت‌های مدرسه برچسب قیمت می‌خورد، در واقع عدالت در نقطه صفر شروع

نکته

لاتاری شفافیت در کره جنوبی

شاید برای شما هم پیش آمده باشد که در مطب پزشک متخصص، تعمیرگاه خودرو یا حتی مغازه‌ای شیک با تابلوی «کارت خوان خراب است؛ فقط پول نقد یا کارت به کارت» مواجه شوید. این همان نقطه تاریکی است که اقتصاد سایه در آن نفس می‌کشد و فرار مالیاتی رقم می‌خورد. کره جنوبی در دهه نود میلادی دقیقاً با همین بحران دست‌به‌گریبان بود؛ اقتصادی به‌شدت وابسته به پول نقد که در آن، اصناف، مشاغل آزاد و ارائه‌دهندگان خدمات، بخش بزرگی از درآمدهای کلان خود را از چشم رادار مالیاتی دولت پنهان می‌کردند. دولت هرچه فشار می‌آورد و بازرس می‌فرستاد، فایده‌ای نداشت. بگیرو‌ببندهای سنتی، پلمب کردن‌ها و جریمه‌های سنگین، حریف اقتصاد زیرزمینی نمی‌شدند. کره‌ای‌ها خیلی زود فهمیدند برای روشن کردن این تاریکخانه‌ی مالی، به‌جای شلاق، به یک مشوق هوشمند نیاز دارند. راه‌حل طلایی، سهول نه افزایش مالیات بود و نه استخدام هزاران بازرس جدید. آن‌ها مردم عادی را به بازرسان داوطلب مالیاتی تبدیل کردند. سال ۱۹۹۹، دولت کره جنوبی طرحی مبتکرانه با عنوان «لاتاری رسید کارت اعتباری» را کلید زد. سازوکار آن بسیار ساده، اما به‌شدت جذاب بود: هر خریدی که با کارت اعتباری انجام می‌شد و هر رسیدی که مشتری از فروشنده دریافت می‌کرد، در واقع یک بلیت بخت‌آزمایی بود. هر ماه قرعه‌کشی‌های بزرگی با پوشش گسترده برگزار می‌شد و کدهای روی رسیدها، بلیت برنده شدن جوایز نقدی و سوسه‌کننده‌ای بودند. ناگهان ورق برگشت. مشتریانی که تا دیروز برایشان فرقی نمی‌کرد پول نقد بدهند یا کارت بکشند، حالا برای دریافت رسید خرید پافشاری می‌کردند. هیچ‌کس نمی‌خواست شانس برنده شدن در لاتاری ملی را از دست بدهد و همین طمع مثبت، موتور شفافیت را روشن کرد. کره جنوبی به این لاتاری رسیده نکرده و گام دوم را محکم‌تر برداشت: ارائه معافیت‌های مالیاتی جذاب برای خریداران. قانون جدیدی تصویب شد که بر اساس آن، اگر شهروندان بیش از یک چهارم درآمد سالانه خود را از طریق کارت‌های بانکی با درآمد رسیده‌ای رسمی و ثبت‌شده خرج می‌کردند، درصد قابل توجهی از آن مبالغ از درآمد مشمول مالیات‌شان در پایان سال کسر می‌شد. این یک بازی دوسر برد برای مردم بود؛ هم شانس برنده شدن در قرعه‌کشی را داشتند و هم مالیات کمتری به دولت می‌پرداختند. در مقابل، اصناف و مشاغل پردرآمد که سال‌ها از پرداخت سهم واقعی خود فرار می‌کردند، در منگنه‌ی خواسته عمومی گرفتار شدند. اگر فروشنده‌ای از ارائه رسید یا کشیدن کارت امتناع می‌کرد، مشتریان به سادگی خرید خود را لغو می‌کردند و به سراغ رقیب می‌رفتند تا دست کم امتیاز مالیاتی خود را از دست ندهند. نتیجه این مهندسی معکوس رفتاری، خیره‌کننده بود. تنها در عرض چند سال، استفاده از کارت‌های بانکی در کره جنوبی افزایش انفجاری یافت و فرهنگ پرداخت نقدی تقریباً به تاریخ پیوست. درآمدهای مالیاتی دولت از محل مالیات بر ارزش افزوده و مالیات بر درآمد مشاغل، جهشی بی‌سابقه یافت، بی‌آنکه نرخ مالیات افزایش یافته باشد. در واقع، اقتصاد پنهان نه با زور قهریه، بلکه با ایجاد یک انگیزه اقتصادی ساده برای شهروندان به حاشیه رانده شد. تجربه‌ی موفق سئول در مهار اقتصاد زیرزمینی، درس بزرگی برای سیاست‌گذاران است: در مبارزه با فرار مالیاتی اصناف، تشویق مصرف‌کننده هزاران مرتبه مؤثرتر از فشارهای دستوری است.